

تیرباران سرهنگ پولادین

در سحرگاه روز 24 بهمن 1306 به حکم دادگاه نظامی سرهنگ محمودخان پولادین در باغشاه و در حضور رضاشاه به جوخه آتش سپرده شد. اتهام وی «تلاش برای سوء قصد به رضاشاه و به دست گرفتن قدرت» اعلام شد.



در سحرگاه روز 24 بهمن 1306 به حکم دادگاه نظامی سرهنگ محمودخان پولادین در باغشاه و در حضور رضاشاه به جوخه آتش سپرده شد. اتهام وی «تلاش برای سوء قصد به رضاشاه و به دست گرفتن قدرت» اعلام شد. به موجب این اتهام چند نظامی دیگر در این عملیات قرار بود با پولادین مشارکت داشته باشند که همگی دستگیر شدند.

مجله خواندنی‌ها پس از سقوط رضاشاه در یکی از شماره‌های خود گزارشی از مراسم اعدام سرهنگ پولادین را به چاپ رسانده که با هم می‌خوانیم:

در یکی از روزهای مهر ماه 1305 جلوی یکی از اطافهای زندان شهربانی تهران افسری که با تکبر دستها را به پشت سر و پاها را چپ و راست نهاده بود با شخصی که از اطاق زندان خارج گردید مشغول به صحبت شدند افسر اولی سرهنگ درگاهی رئیس شهربانی و دیگری سرهنگ پولادین افسر ژاندارمری است که حسب الامر رضاشاه 27 ماه است در زندان بلاتکلیف می‌باشد.

برای این که قارئین محترم به سوابق ایشان آشنا گردند مختصراً تذکر می‌دهم زمانی که اداره ژاندارمری تحت اوامر افسران سوئدی در ایران تشکیل شد درگاهی زیر امر «پولادین» در رژیمان 1 (یوسف‌آباد) مشغول به خدمت بوده و بیشتر اوقات توبیخ و تنبیه می‌گردید. حال آن دو نفر با آن سابقه درخشان روبروی یکدیگر واقع شده اند.

درگاهی متکبرانه سؤال کرد حال شما چطور است!

پولادین موقرانه جواب داد اوقات را به انتظار سپری می‌نمایم.

رئیس شهربانی با آهنگ سختی گفت سرهنگ خلعت‌بری دادرس ارتش پرونده‌ی شمار را به نظر ملوکانه رسانیده به شما مژده می‌دهم به زودی انتظار شما پایان می‌یابد.

پولادین متهورانه جواب داد با سوابق لطفی که نسبت به من داشته و دارید به محض دیدارتان یقین حاصل نمودم که حامل مژده بزرگی برایم می‌باشید!

درگاهی از این بیان متهورانه عصبانی شد و گفت می‌داند سرهنگ خلعت‌بری نظر مساعدی با خائنین نداشته و منتهای ارفاقش صدور حکم اعدام است که از خاکپای همایونی می‌نماید!

پولادین با تبسم تلخی جواب داد آقای رئیس شهربانی نه تنها به عقیده‌ی خوب ایشان بلکه به عقاید بیشتر آنهایی که مسئولیت فداکاری برای افراد وطن‌پرست را عهده‌دار هستند آشنا هستم و با نظر عمیقی که در عملیاتشان داشته و دارم، به منویاتشان نزدیک می‌باشم...

رئیس شهربانی از این جواب متهورانه متغیر و از حیاط زندان خارج شد.

موقعی که رئیس شهربانی در حیاط زندان تهران مژده صدور حکم اعدام آن افسر رشید را ابلاغ می‌کرد در ابتدای جاده‌ی مخصوص شمیران چند نفر بانو با یک زن جوان که معلوم بود به زودی مادر می‌گردد، با دو پسر که یکی 7 و یکی 9 ساله بودند انتظار رسیدن موکب همایونی را داشتند. به محض رسیدن ماشین شاه، زن جوان در حالی که مدبانه پاکتی روی دست گرفته بود، پیش رفته، پس از تقدیم پاکت با جملات متین گفت: اعلیحضرتا اطفال بیگناه، خانواده بی‌سرپرست سرهنگ پولادین است که عاجزانه استدعای عفو...

رئیس شهربانی با آهنگ سختی گفت سرهنگ خلعت‌بری دادرس ارتش پرونده‌ی شمار را به نظر ملوکانه رسانیده به شما مژده می‌دهم به زودی انتظار شما پایان می‌یابد

رضاشاه به محض شنیدن این نام متغیرانه پیاده شد و به افسران اسکورتی که حضورش ایستاده بودند امر به زدن آن خانواده محترم و نجیب داد و شخصاً با عصائی که در دست داشت به قدری اطرافیان آن زن و اطفالش را زد که آن زن جوان سقط جنین کرد. یکی از بانوان و اطفال بیگناه هم در اثر ضربه‌های سخت به زمین افتاده و ضعف نمودند.

این زن حامل پاکت، خواهر سرهنگ پولادین بود که بر خلاف رضای برادر خواسته بود حس ترحم شاه را جلب نماید. او نه تنها موفق به اینکار نشد بلکه جان خود را هم روی این کار گذاشت و پس از چند روز از واقعه بدرود زندگانی گفت.

یک ساعت بعد از نصف شب سرتیپ کریم آقای بوذرجمهری و سرتیپ درگاهی در حیاط زندان تهران انتظار رسیدن پولادین را دارند همین که پولادین رسید سرتیپ بوذرجمهری متبسمانه گفت حسب الامر جهان مطالع ملوکانه من و رئیس شهربانی مأموریم شما را به خاک پای اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنا فاه معرفی نمائیم؟

پولادین پس از تبسم تلخی که روی قیافه‌اش را پوشانید جواب داد انتظار رسیدن شما را داشتم. زیرا ساعتی قبل در خواب دیدم مورد حمله چند سگ وحشی گردیده و بالاخره مغلوب شدم. ایشان از شنیدن این خواب نگاه تغیرآمیزی به او انداخته پس از سوار شدن در ماشینی که جلو شهربانی انتظار ایشان را داشت به طرف باغشاه روانه شدند.

در محلی که برای تیراندازی افراد تیپ آتشبار در باغ شاه تخصیص گردیده بود بوذرجمه‌وری به اتفاق درگاهی با یکدیگر مشغول به صحبت بودند. پولادین تنها در فاصله کوتاهی وسط حلقه بزرگی که یکصد نفر نظامی مسلح از هر جهت او را محصور نموده بودند. متوقف بود.

پس از ساعتی انتظار سرهنگ زاویه با قدمهای بلندی رسیده و در حال خبردار آهسته با بوذرجمه‌وری مشغول صحبت شد سرتیپ کریم آقا پس از استماع بیانات سرهنگ زاویه خود را به پولادین رسانیده و با شفقت زیادی در حالی که متکبرانه روی جمله تکیه می‌کرد گفت:

حسب الامر بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنا فداه شماه محکوم به اعدام بوده و من حاضر به انتقال وصایای شما هستم!

رضاشاه به محض شنیدن این نام متغیرانه پیاده شد و به افسران اسکورتی که حضورش ایستاده بودند امر به زدن آن خانواده محترم و نجیب داد و شخصاً با عصائی که در دست داشت به قدری اطرافیان آن زن و اطفالش را زد که آن زن جوان سقط جنین کرد. یکی از بانوان و اطفال بیگانه هم در اثر ضربه‌های سخت به زمین افتاده و ضعف نمودند

پولادین نگاه نافذش را متوجه اطراف کرد شاه را دید که شغل خود را جلو دهان گرفته و زیر سایه درختان پنهان شده است. با تبسم محزونی جواب داد «برای پاس احترام پاگون و سابقه همقطاریست که وصایای خود را می‌نمایم. ولی یقین داریم عرایض مورد توجه قرار نمی‌گیرد فقط می‌گوییم به شاهنشاه محبوب خود بگوئید:

اعدام من و سایر بیچارگان وطن پرست باعث بقای ستمکاری تو نگشته و سلطنت تو را مستدام نمی‌سازد. از غارت رعایای بدبخت جز نفرین خدا و لعنت مخلوق استفاده نبرده از شکنجه‌ی آزادیخواهان و اعدام اشخاص منورالفکر در گوشه‌های تاریک زندان نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود! استحکام زمامداری بر پایه شرافت - عدل - ترویج دیانت دوام یافته و ادامه فرمانروائی روی حمایت مظلومان و وطن پرستی استقرار می‌یابد.

تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال... اما راجع به خودم چون در این مدت 25 سالی که مشغول به انجام وظیفه‌ی مقدسه سربازی بودم در سایه صحت و شرافت، اندوخته‌ای نداشته و خانواده بدبختم نه محلی برای اقامت و اطفال بیگانه‌ام نه سرمایه‌ای برای کسب دانش و تحصیل دارند تقاضا دارم آن یتیمان بی‌گناه را در دبستان نظام یا یکی از مدارس دولتی مجبور به تحصیل کرده و در صورت امکان مخارجی برای امرار حیات آن بیچارگان منظور گردد. دیگر زحمتی نداشته انتظار اجرای اوامر شاهانه را دارم!»

بعد از این بیانات مانند اشخاصی که می‌خواهند خود را حاضر برای گرفتن عکس نمایند دست چپ را روی قلب و دست راست را به پهلو نهاده روی هر دو پا محکم ایستاده و حاضر به اعدام گردید.

صدای سرهنگ زاویه برای فرمان آتش به سربازان خواست بلند شود. سرهنگ پولادین با کمال وقار گفت: جناب سرهنگ برای فرمان آتش جهت تیرباران کردن محکوم، با صدا فرمان نمی‌دهند و باید با حرکت شمشیر فرمان بدهند. این درس نظامی غضب سرهنگ زاویه را زیاده‌تر و بر خلاف این درس فرمان آتش داده، افسر شرافتمند رشید با 21 تیر که به او اصابت کرد از پا درآمد ولی چون تیرها به مواضع حساس او اصابت ننموده بود بوذرجمه‌وری شخصاً تیری به سر او زده و سرش را متلاشی نمود و جان داد.

منبع: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی